

تحلیل و بررسی دیدگاه حکیم سبزواری

نسبت به موضع ملاصدرا درباره مجرای قاعده الواحد*

- سیدمحمد موسوی بایگی^۱
- رضا حصاری^۲
- محمدرضا گرگین^۳

چکیده

قاعده الواحد یکی از قواعد و اصول اساسی و مهم در فلسفه اسلامی محسوب می‌شود و مفاد آن، این است که از علت واحد، تنها یک معلول واحد و یگانه صادر می‌شود. علی‌رغم اینکه حکیمان و فیلسوفان بسیاری این قاعده را پذیرفته‌اند، اما برخی از متکلمان آن را انکار کرده‌اند. تعیین مجرای این قاعده از جمله مسائل ضروری در پیرامون این قاعده قلمداد می‌شود. با توجه به عبارات و کلمات ملاصدرا می‌توان چنین گفت که وی موضعی دوگانه نسبت به این مهم اتخاذ کرده است. وی در برخی از عبارات خود، از اختصاص این قاعده به حق تعالی سخن گفته و در برخی

* تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۱/۱۰ - تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۶/۲۵.

۱. دانشیار دانشگاه علوم اسلامی رضوی (mmusawy@gmail.com).

۲. دانشجوی دکتری فلسفه اسلامی دانشگاه باقرالعلوم (yazahra2233@gmail.com).

۳. دانشجوی دکتری فلسفه و کلام اسلامی دانشگاه شیراز (نویسنده مسئول) (mohammad.gorgin@yahoo.com).

دیگر، مجرای این قاعده را اعم از خداوند دانسته است؛ به گونه‌ای که حتی در مقام اثبات عقول، از این قاعده بهره برده است. وجود این قبیل عبارات در میان کلمات و سخنان ملاصدرا سبب بروز انتقاداتی از سوی حکیم سبزواری در این باره شده است. وی سه انتقاد نسبت به دیدگاه ملاصدرا مطرح کرده و در نهایت معتقد است که این قاعده اختصاصی به حق تعالی ندارد و شامل سایر واحدهای غیر حقیقی نیز می‌شود. نگارندگان با روش تحلیلی - تطبیقی، سعی در بررسی انتقادات حکیم سبزواری نموده و نشان داده‌اند که می‌توان میان عبارات دوگانه ملاصدرا جمع نمود.

واژگان کلیدی: قاعده الواحد، واجب الوجود، واحد غیر حقیقی، ملاصدرا،

حکیم سبزواری.

مقدمه

بحث و گفتگو پیرامون کیفیت خلقت موجودات و چگونگی چینش آن‌ها در نظام هستی، از جمله مسائل مهم و ضروری در میان فیلسوفان و حکیمان بوده است. در همین راستا، ارتباط میان کثرات گوناگون و مختلف در عالم هستی و خداوند که موجود واحد و بسیطی است نیز سؤالی مهم و در خور توجه فراروی فیلسوف قرار می‌دهد که صدور موجودات گوناگون از موجودی که هیچ گونه کثرت و ترکیبی در او راه ندارد، به چه صورت خواهد بود؟ حکیمان مسلمان به جهت اعتقاد به بساطت و یکپارچگی ذات الهی، مانع استناد مستقیم کثرات به ذات الهی شده‌اند؛ زیرا این استناد، سبب وجود ترکیب در ذات الهی شده و در نهایت به امکان و افتقار خداوند می‌انجامد.

به سبب دوری و اجتناب از این محذور، انگیزه‌ای در ذهن و رویکرد فلاسفه به وجود آمد، تا به گونه‌ای میان کثرات مختلف در نظام هستی با وحدت و بساطت حق تعالی جمع کنند؛ اما به صورتی که نه وحدت واجب الوجود خدشه‌دار شود و نه منجر به نفی کثرات امکانی شود. می‌توان چنین گفت که قاعده الواحد برای این منظور توسط فیلسوفان و حکیمان مورد تأسیس و ابداع قرار گرفته است.

پیشینه تاریخی قاعده الواحد، ریشه در آراء فیلسوفان و حکیمان یونان باستان دارد. ابن رشد در کتاب *ما بعد الطبیعه* این قاعده را به افلاطون و تاملطوس استناد داده است

(ابن رشد، ۱۹۹۴: ۱۶۳). برخی همانند فارابی بر اساس سخنان و عبارات زنون، ارسطو را مبتکر و مبدع این قاعده دانسته‌اند (ابراهیمی دینانی، ۱۳۷۲: ۶۱۲). عبارت وی در رساله زنون کبیر چنین است:

«زنون می گوید: من از معلم خود ارسطو شنیدم که می گفت اگر از واحد حقیقی دو چیز صادر شود، از دو حالت خارج نیست؛ یا آنکه در حقیقت متفاوت‌اند یا آنکه در همه چیز متفق‌اند. اگر در همه جهت، واحد باشند، دیگر دو چیز نیستند و اگر مختلف باشند، در این صورت، آن علت، علت امری واحد نبوده است» (فارابی، ۱۳۸۷: ۱۱۲).

پس از فارابی که در واقع نخستین فیلسوف مسلمان بود که درباره این قاعده به طور صریح سخن گفته است، ابن سینا پیرامون این قاعده، مطالب و مباحثی را مطرح کرد و افزون بر اینکه نسبت به آن براهینی را اقامه کرد، از این قاعده در سایر موارد مانند اثبات تعدد قوای نفسانی نیز استفاده نمود (ابن سینا، ۱۳۷۵: ۱۲۲/۳؛ همو، ۱۳۷۱: ۲۵۳).

با توجه به مفاد این قاعده، از یک امر واحد و یگانه یعنی خداوند که از تمام جهات و حیثیات بسیط است، تنها یک معلول واحد صادر خواهد شد. از معلول نخست به دلیل محدودیت و افتقار وجودی‌ای که از آن برخوردار است، دو معلول صادر می‌شود و این سلسله ادامه می‌یابد تا آنکه عالم عقول، عالم مثال و کثرات مختلف و گوناگون عالم ماده را رقم می‌زند. با این حال، برخی متکلمان با معنا و مفاد این قاعده مخالفت کرده و پذیرش آن را به معنای ایجاد محدودیت برای خداوند تلقی کرده‌اند و بر همین اساس، صدور اشیاء کثیر و گوناگون از خداوند را جایز دانسته‌اند.

فخرالدین رازی در این باره چنین می گوید:

«إِنَّ الْعِلَّةَ الْوَاحِدَةَ يَجُوزُ أَنْ يَصْدُرَ عَنْهَا أَكْثَرُ مِنْ مَعْلُولٍ وَاحِدٍ عِنْدَنَا خِلاَفًا لِلْفَلَّاسِفَةِ وَالْمَعْتَزَلَةِ» (بی‌تا: ۳۳۴)؛ همانا در دیدگاه ما از علت واحد جایز است که بیش از یک معلول صادر شود، بر خلاف نظر فلاسفه و معتزله.

با این حال، اغلب فلاسفه این قاعده را پذیرفته و به اهمیت و ضرورت آن توجه شایانی نموده‌اند؛ برای نمونه، میرداماد این قاعده را جزء امّهات اصول عقلی محسوب نموده و آن را از فطریات عقل صریح دانسته است (۱۳۶۷: ۳۵۱).

میرزا مهدی آشتیانی نیز اعتقاد به این قاعده را پایه و اساس توحید و وحدت الهی قلمداد کرده و آن را بر دیگر مبانی و مقدمات، مقدم دانسته است (۱۳۷۷: ۳۴). پس از پذیرش و مسلم دانستن این قاعده، یکی از مباحث مهم پیرامون آن، سخن گفتن دربارهٔ مجرای این قاعده است؛ به این معنا که آیا این قاعده تنها در واحد بسیط من جمیع الجهات و الحیثیات جاری است یا آنکه می‌توان آن را به سایر واحدهای غیر حقیقی نسبت داد؟

اگرچه فیلسوفان و حکیمان مسلمان تا کنون مباحث متنوعی پیرامون این قاعده مانند تبیین مفردات و اصل این قاعده، عدم تنافی آن با قدرت مطلق الهی، کاربرد آن در سایر مباحث و فروع آن و... مطرح کرده‌اند، اما نسبت به مجرای این قاعده، آن‌چنان که باید سخن نگفته‌اند. نسبت به این مطلب تنها در کتاب *اساس التوحید* سخن گفته شده و پیش از آن بحث مستقلی از سوی حکما مطرح نشده است. تا آنجا که نگارندگان جستجو کرده‌اند، نخستین نزاع جدی در فلسفه اسلامی در این باره، در آراء ملاصدرا و پس از وی حکیم سبزواری دیده شده است.

گذشته از آنکه فیلسوفان یونانی، این قاعده را در مورد امور طبیعی مورد استفاده قرار می‌دادند، اما اینکه چرا و به چه دلیل حکیمان مسلمان آن را در مورد فاعل‌های الهی جاری کرده‌اند، پاسخ به این پرسش خارج از عهدهٔ این تحقیق است. آنچه در این پژوهش مورد توجه قرار گرفته است آن است که عبارات و کلمات ملاصدرا نسبت به مجرای این قاعده، به صورت یکپارچه و یکسان نیست.

به بیان دیگر، وی در برخی از عبارات خود به طور صریح معتقد است که این قاعده تنها مختص حق تعالی است و آن را به سایر واحدهای غیر حقیقی تسری نمی‌دهد. اما با توجه به برخی دیگر از عبارات وی می‌توان چنین نتیجه گرفت که وی به تعمیم این قاعده به سایر واحدهای غیر حقیقی نیز اعتقاد دارد. وجود همین عبارات دوگانه، سبب اشکال و اعتراض حکیم سبزواری به رویکرد ملاصدرا شده است. از این جهت پرداختن به این بحث و به دست آوردن دیدگاه و رأی نهایی ملاصدرا در این باره، امری ضروری و مهم محسوب می‌شود.

با توجه به آنچه ذکر شد، مطلب اساسی و ضروری آن است که آیا می‌توان میان

دیدگاه حکیم سبزواری و ملاصدرا جمع نمود یا آنکه اشکالات حکیم سبزواری درست می‌باشد؟ در این مقاله سعی شده است که ابتدا دیدگاه ملاصدرا بیان شود، سپس اعتراضات و ابهامات حکیم سبزواری به طور دقیق تحریر و تبیین شود و در نهایت این انتقادات و اعتراضات مورد سنجش و بررسی قرار می‌گیرد.

تبیین دیدگاه حکیم سبزواری

وی در یکی از حواشی خویش بر کتاب *الاسفار الاربعه* سه انتقاد نسبت به دیدگاه ملاصدرا مطرح می‌کند. از این جهت، ابتدا دیدگاه ملاصدرا مورد تبیین و توضیح قرار می‌گیرد، آنگاه به شرح و بیان انتقادات حکیم سبزواری پرداخته می‌شود. از جمله دلایلی که مشایبان برای اثبات تعدد و تکثر در قوای نفس بدان تمسک کرده و سعی در تبیین و توجیه آن کرده‌اند، استناد به قاعده‌الواحد است.

اما صدرالمতألهین معتقد است که تمسک به قاعده‌الواحد برای اثبات تعدد و تکثر در قوای نفسانی، امری نادرست قلمداد می‌شود؛ زیرا این قاعده تنها در واحد حقیقی‌ای که از تمام جهات و حیثیات وحدت دارد - که منحصر در حق تعالی است - جاری خواهد بود، در حالی که قوای نفسانی از چنین وحدتی برخوردار نیستند، لذا تمسک به این قاعده برای اثبات این مطلب صحیح نخواهد بود (صدرالدین شیرازی، ۱۳۶۸: ۶۰/۸-۶۱). حکیم سبزواری در ذیل این دیدگاه و انتقاد ملاصدرا نسبت به رویکرد مشایبان، سه نقد نسبت به این موضع ملاصدرا بیان می‌کند که اکنون بدان پرداخته می‌شود.

انتقاد نخست: حکیم سبزواری معتقد است که ملاصدرا به تبعیت از حکیمان مشایی، از این قاعده در اثبات برخی از طبایع موجودات استفاده نموده است؛ به این معنا که فاعل واحد در یک قابل واحد و یگانه، تنها یک فعل واحد انجام خواهد داد.

می‌توان گفت مقصود حکیم سبزواری آن است که در دیدگاه صدرالمتألهین شکل طبیعی افلاک - که اجسام بسیطی هستند - به صورت کروی است. فاعل و عامل تحقق این شکل کروی، طبیعت و نفس فلک است؛ از این جهت، فاعل واحد در یک قابل واحد یعنی جسم افلاک، تنها یک فعل واحد و یگانه انجام داده است که در واقع همان ایجاد شکل کروی است (همو، ۱۴۲۲: ۱۴۴).

بر این اساس، حکیم سبزواری معتقد است از آنجا که صدرالمتألهین از این قاعده در سایر فواعل و واحدهای غیر حقیقی استفاده کرده است، لذا نمی‌توان گفت که وی مجرای این قاعده را تنها در حق تعالی منحصر می‌داند. به بیان دیگر، صدرالمتألهین نمی‌تواند این قاعده را تنها به حق تعالی اختصاص دهد؛ زیرا برخی از کلمات و عبارات وی نشان از تعمیم این قاعده دارد.

انتقاد دوم: انتقاد و اشکال دیگر حکیم سبزواری آن است که صدرالمتألهین در بخش الهیات کتاب *الاسفار الاربعه* به هنگام بحث از قاعده الواحد، به گونه‌ای سخن گفته است که نشان از عدم اختصاص این قاعده به حق تعالی دارد. عبارت ملاصدرا در بخش الهیات چنین است:

«إِنَّ الواحد الحقَّ الصرف وكذا الواحد بما هو واحد لا يصدر عنه من تلك الحيثية إلا الواحد وأن ليس في طباع كثرة بما هي كثرة أن تصدر عن الواحد»؛ همانا از واحد حق صرف و بسیط و همچنین از واحد بما هو واحد، از جهت و حیثیت وحدت خویش، تنها یک امر واحد صادر می‌شود و در طبیعت کثرت بما هي كثرت، این گونه نیست که از یک امر واحد و یگانه صادر شود (همو، ۱۳۶۸: ۲۰۴/۷).

حکیم سبزواری معتقد است که این سخن ملاصدرا نشان‌دهنده آن است که قاعده الواحد اختصاصی به حق تعالی ندارد، بلکه شامل هر امر واحدی - البته از جهت وحدت آن - می‌شود. اما در عین حال وی پایبند و وفادار به این سخن خود نیست؛ زیرا در برخی دیگر از عبارات خود، مجرای این قاعده را تنها مختص به حق تعالی می‌داند (همان).

انتقاد سوم: گرچه در واحد غیر حقیقی - یعنی واحدی که وحدت عین ذات او نیست - تعدد و کثرت جهات و حیثیات وجود دارد، اما از هر جهت و حیثیت خاصی، تنها یک معلول واحد، مشخص و معین صادر می‌شود که فقط با آن جهت مناسبت دارد. بنابراین از آنجا که در واحد غیر حقیقی از هر جهت و حیثیت خاصی تنها یک معلول واحد و یگانه صادر می‌شود، قاعده الواحد در این مورد صدق می‌کند. لذا این قاعده، اختصاصی به خداوند نداشته و شامل سایر فواعل و واحدها نیز خواهد شد. با توجه به آنچه ذکر شد، نمی‌توان ادعا نمود که مجرای این قاعده تنها به ذات الهی که از تمام جهات بسیط است، اختصاص دارد.

تحلیل و بررسی انتقادات حکیم سبزواری

بررسی انتقاد نخست: حکیم سبزواری معتقد است که ملاصدرا این قاعده را در مواردی که اختصاص به غیر از واحد من جمیع الجهات و الحیثیات دارد، مانند اثبات برخی از طبایع موجودات، به کار برده است و این امر در دیدگاه حکیم سبزواری، نشانهٔ تعمیم قاعدهٔ الواحد به سایر واحدهای غیر حقیقی خواهد بود. در حالی که صدرالمتألهین در حواشی خویش بر کتاب شفاء معتقد است که عدم جواز صدور افعال گوناگون و کثیر از یک فاعل واحد و یگانه و در یک مادهٔ واحد، بر اساس قاعدهٔ الواحد توجیه و تفسیر نخواهد شد؛ زیرا قاعدهٔ الواحد تنها اختصاص به حق تعالی که واحد من جمیع الجهات است، اختصاص دارد (همو، ۱۳۸۲: ۶۴۶/۱).

صدرالمتألهین در ادامه چنین می‌گوید که این قاعده یعنی جایز نبودن صدور افعال گوناگون از فاعل واحد در یک مادهٔ واحد و یگانه که برای اثبات برخی از طبایع موجودات به کار برده شده است، مستند به قاعدهٔ الواحد نبوده، بلکه به قاعده و اصل دیگری استوار است. وی در مقام شرح و بیان این سخن خویش معتقد است که عامل تکثر و گوناگونی افراد یک نوع، تنها بر اساس تکثر موجود در ماده و استعدادات موجود در آن تبیین می‌شود.

برای مثال، عاملی که تبیین‌کنندهٔ تکثر موجود در افراد یک نوع مانند انسان است، ماهیت و ذاتیات او یعنی حیوان و ناطق، یا لوازم مشترک او مانند امکان ذاتی وی نیست، بلکه عوارض و لواحق خارج از ذات وی همچون کم، کیف، وضع و... می‌تواند این تکثر و تمایز را در میان افراد انسان توجیه کند. بنابراین چنانچه فاعلی واحد در یک مادهٔ واحد و یگانه تنها یک فعل و یک عمل را می‌تواند انجام دهد نه بیشتر، با توجه به مفاد قاعدهٔ الواحد نیست، بلکه به سبب آن است که تکثر موجود در افراد یک نوع، بر اساس تکثر ماده و استعدادات موجود در آن توجیه می‌شود (همان).

این سخن نشان‌دهندهٔ آن است که در دیدگاه صدرالمتألهین، اثبات برخی از طبایع موجودات اساساً ارتباطی به قاعدهٔ الواحد نداشته و در نتیجه نمی‌تواند دلالتی بر تعمیم این قاعده داشته باشد، بلکه بر اساس قاعدهٔ دیگری تبیین می‌شود که پیشتر بیان شد.

بنابراین این سخن ملاصدرا نه تنها درباره قاعده الواحد نیست، بلکه دلالتی بر تعمیم این قاعده نخواهد داشت.

بررسی انتقاد دوم: با توجه به عبارتی که در ضمن انتقاد دوم بیان شد، حکیم سبزواری معتقد است که عبارت «وکذا الواحد بما هو الواحد» که به واحد حقیقی از تمام جهات و حیثیات عطف شده است، نشان از تعمیم این قاعده به سایر واحدها دارد و از این جهت مجرای این قاعده تنها مختص به حق تعالی نخواهد بود.

میرزا مهدی آشتیانی در توضیح این عبارت یعنی «وکذا الواحد بما هو الواحد» معتقد است این امکان وجود دارد که مقصود و مراد صدرالمتألهین از بیان عبارت «کذا الواحد بما هو الواحد»، اشاره به وحدت حقه حقیقی باشد که با ذات الهی عینیت داشته و با او متحد است (آشتیانی، ۱۳۹۶: ۴۳-۴۴). البته میرزا مهدی آشتیانی این تفسیر خویش را با امکان و احتمال همراه می‌کند؛ به این معنا که ممکن است مراد صدرالمتألهین از عبارت مذکور یعنی «وکذا الواحد بما هو الواحد» وحدت حقه حقیقیه باشد. از این جهت ممکن است که مقصود ملاصدرا چیز دیگری باشد و سخن حکیم آشتیانی نادرست باشد و آن گونه که حکیم سبزواری بدان اعتقاد دارد، این عبارت می‌تواند نشان از تعمیم این قاعده به غیر حق تعالی داشته باشد. از این جهت، بررسی تفصیلی این مسئله در ادامه مطرح خواهد شد.

بررسی انتقاد سوم: حکیم سبزواری معتقد است که در واحدهای غیر حقیقی، گرچه تعدد و کثرت جهات وجود دارد، اما هر یک از این جهات تنها با یک معلول خاص و ویژه‌ای تناسب دارد. لذا از جهت وحدت آنها تنها یک امر واحد و یگانه صادر می‌شود و این امر نشان‌دهنده کاربرد قاعده الواحد در چنین مواردی خواهد بود. طبیعت واحدی همانند درخت یا سنگ، دارای شکل چندضلعی است که سطح و سطوح این شکل با جنس این طبیعت، و خط و خطوط این شکل با فصل آن طبیعت سازگار است. بدین ترتیب از هر جهت و حیثیت خاصی تنها یک معلول واحد و یگانه صادر خواهد شد.

در واقع می‌توان گفت که این انتقاد حکیم سبزواری درست و صحیح است؛ یعنی واحدهای غیر حقیقی گرچه مشتمل بر جهات و حیثیات گوناگونی هستند، اما از هر

جهت خاصی تنها مصدر یک امر و فعل واحدی می‌باشند. تمسک به قاعده الواحد برای اثبات این امر، درست و صحیح است و منافاتی با ادله قاعده الواحد نخواهد داشت. افزون بر این، برخی از عبارات ملاصدرا دلالت بر این امر می‌کند که در ادامه توضیح بیشتری داده می‌شود.

تحلیل دقیق مسئله

در این بخش، سه مقام مورد تحلیل قرار می‌گیرد؛ مقام نخست، بیان برخی از عبارات ملاصدراست که بر اساس آن‌ها مجرای این قاعده فقط به حق تعالی اختصاص دارد. مقام دوم، بررسی مقتضای ادله‌ای است که قاعده الواحد را اثبات می‌کنند، به این معنا که آیا مقتضای این ادله دلالت بر اختصاص این قاعده به حق تعالی دارد یا آنکه منافاتی با تعمیم آن ندارد. در همین راستا در مقام سوم به بررسی مقتضای فروع این قاعده پرداخته می‌شود؛ یعنی آیا این فروع بر تعمیم این قاعده دلالت می‌کنند یا آنکه بیانگر اختصاص این قاعده به خداوند هستند. پس از پرداختن به سه مقام، سعی در جمع میان کلمات دوگانه ملاصدرا شده است.

مقام نخست

الف) صدرالمتألهین در کتاب الاسفار الاربعه در این باره می‌گوید:

«إِنَّ الواحد لا یصدر عنه إلا الواحد فإنه لا یجری فی غیر الواحد من جمیع الوجوه» (صدرالدین شیرازی، ۱۳۶۸: ۸/۸۵)؛ همانا این قاعده یعنی از واحد تنها یک امر واحد صادر می‌شود، تنها در واحدی که از تمام جهات واحد و یگانه است، جاری خواهد بود.

ب) به اعتقاد وی، استفاده از این قاعده برای تغایر قوای نفسانی صحیح نیست؛ زیرا مجرای این قاعده تنها به حق تعالی اختصاص دارد. عبارت وی در این باره چنین است: «علی بناء أصل الاستدلال علی تغایر القوی لیس علی مجرد أن الواحد لا یصدر عنه إلا الواحد لعدم جریانه إلا فی الواحد الحقیقی» (همو، ۱۴۲۲: ۲۳۵)؛ علاوه بر آن، مبتنی بودن اصل استدلال بر تغایر قوای نفسانی تنها بر قاعده الواحد استوار نیست؛ زیرا این قاعده تنها در واحد حقیقی جاری است.

این عبارات به طور صریح دلالت می‌کنند که مجرای این قاعده صرفاً به حق تعالی اختصاص دارد و مجالی برای تسری این قاعده به سایر علل و فواعل باقی نخواهد ماند.

مقام دوم

گرچه براهین مختلفی به جهت اثبات قاعده‌ی الواحد از سوی حکما بیان شد است، اما می‌توان چنین گفت که روح حاکم بر تمام آن‌ها و به عبارتی تمرکز اساسی آن‌ها، بر روی بساطت و عدم ترکیب فاعل و علت است؛ به این معنا که از فاعل واحد تنها یک فعل واحد صادر می‌شود. چنانچه دو فعل در عرض یکدیگر از فاعل واحد صادر شود، باید فاعل از دو حیثیت و جهت متفاوت، سبب صدور این دو فعل شود. این سخن به معنای وجود ترکیب در فاعل و عدم بساطت او خواهد بود. با توجه به این مطلب ممکن است گفته شود که این برهان فقط در واحد حقیقی من جمیع الجهات جاری شود.

به بیان دیگر، مقتضای این برهان، اثبات بساطت در فاعل است که تنها مصداق آن حق تعالی است؛ زیرا تنها حق تعالی است که مصداق بسیط محض و من جمیع الجهات است و سایر فواعل و علل، مرکب از فقدان و نقصان و از دو جهت وجودی و عدمی‌اند و از این جهت مرکب خواهند بود. به این دلیل، قاعده‌ی الواحد در مورد آن‌ها جاری نخواهد شد. اما در واقع می‌توان این قاعده را تعمیم داد، به گونه‌ای که حتی شامل سایر واحدهای غیر حقیقی نیز شود. به عبارت دیگر، چنانچه مقصود از واژه واحد در طرف علت، مقید به جهت و حیثیت وحدت شده باشد - آن گونه که از عبارت «و کذا الواحد من بما هو واحد» دانسته می‌شود که بیشتر بیان شد - در این صورت قاعده‌ی الواحد، منحصر در خداوند نبوده و شامل سایر واحدها نیز می‌شود.

درست به همین دلیل است که این تعمیم با مقتضای ادله‌ی اقامه شده به جهت اثبات قاعده‌ی الواحد منافاتی نخواهد داشت؛ زیرا هر علتی اگرچه مرکب از جهات و حیثیات گوناگون و مختلف باشد، اما از آن جهت که واحد است، موجب صدور معلول واحد و یگانه‌ای خواهد بود. این تفسیر دیگری از کلام ملاصدرا می‌تواند محسوب شود و از این جهت، سخن حکیم سبزواری می‌تواند صحیح باشد. این تفسیر از سخن ملاصدرا

با سایر عباراتی که در مقام نخست بیان شد، تنافی ندارد؛ زیرا اگر واحد در طرف علت به طور مطلق مورد توجه قرار گیرد، در این صورت مجرای این قاعده صرفاً مختص به خداوند خواهد بود و نمی‌توان آن را به سایر واحدها و فواعل تعمیم داد و اگر به طور مقید ملاحظه شود، می‌توان آن را به سایر فواعل و علل سرایت داد، آن‌گونه که ملاصدرا در مقام اثبات عقول، از این قاعده استفاده کرده است که در ادامه بدان پرداخته می‌شود.

بنابراین از آنجا که عبارات و کلمات ملاصدرا شامل هر دو مورد می‌شود، یعنی برخی از عبارات وی، نشان از اختصاص این قاعده به حق تعالی دارد و برخی دیگر، نشان از تعمیم این قاعده دارد، می‌توان چنین ادعا نمود که در دیدگاه صدرالمآلهین، این قاعده اختصاصی به حق تعالی نداشته و شامل سایر فواعل و واحدها نیز می‌شود. علاوه بر این، تعمیم این قاعده با مقتضای ادله قاعده الواحد سازگاری داشته و هر یک از این ادله نسبت به سایر فواعل و واحدهای غیر حقیقی نیز جاری خواهند بود. بدین صورت می‌توان میان کلمات ملاصدرا جمع نمود.

مقام سوم

از جمله اموری که می‌تواند به عنوان مؤید و شاهدهی برای جمع مذکور قلمداد شود، تأمل و دقت در فروعاتی است که برای قاعده الواحد از سوی حکما بیان شده است. فلاسفه دست کم چهار فرع برای این قاعده ذکر کرده‌اند. برخی از این فروع نشان می‌دهند که مجرای این قاعده، اختصاصی به حق تعالی نداشته و شامل سایر واحدها و فواعل نیز می‌شود. اگرچه برخی دیگر از این فروع، نشان از اختصاص این قاعده به حق تعالی دارند. به همین جهت است که می‌توان به تعمیم این قاعده نسبت به سایر فاعل‌ها و علل معتقد شد. به جهت تبیین بحث، ابتدا به فروعی که دلالت بر تعمیم این قاعده دارند، پرداخته می‌شود؛ سپس به فرع دیگری که حکایت از اختصاص آن به حق تعالی دارد، اشاره می‌شود.

۱- عکس قاعده الواحد

از جمله فروع مهم این قاعده، عکس آن است؛ یعنی همان‌گونه که وحدت علت،

از یگانگی معلول و اثر وی حکایت می‌کند، وحدت معلول نیز دلالت بر وحدت و یگانگی علت وی می‌کند. لذا معلول واحد باید علت و موجد واحدی داشته باشد و از این جهت، استناد معلول واحد به علل متعدد و متکثر جایز نخواهد بود (میرداماد، ۱۳۶۷: ۳۷۴؛ آشتیانی، ۱۳۹۶: ۱۰۹-۱۱۰). برهانی که برای این مطلب اقامه شده، بدین صورت است که اگر برای معلول واحد، دو علت جداگانه و مستقل فرض شود، این دو علت از سه صورت خارج نخواهند بود:

صورت نخست: خصوصیت و ویژگی یکی از آن دو علت، سبب تحقق و ایجاد این معلول باشد؛ به این معنا که معلول، محتاج و نیازمند به خصوصیت یکی از دو علت بوده و در واقع وابستگی ذاتی به آن خصوصیت داشته باشد. در این صورت، علت دیگر هیچ گونه تأثیری در افاضه معلول نداشته و نقشی در ایجاد معلول نخواهد داشت. این امر برخلاف فرض اولیه است.

صورت دوم: مجموع خصوصیت علت اول و دوم، در تحقق معلول مؤثر باشد. در این صورت علت حقیقی و واقعی همان قدر مشترک میان دو علت است؛ یعنی امری واحد، علت تحقق و ایجاد معلول است نه دو علت مستقل و جداگانه.

صورت سوم: هیچ یک از دو خصوصیت علت‌ها، در ایجاد معلول نقشی نداشته باشند. در این فرض، طبیعت واحد مشترک میان دو علت - نه خصوصیت مختص به آن‌ها - که امری واحد و یگانه است، علت تحقق معلول در عالم خارج خواهد بود. با توجه به آنچه ذکر شد، در هر سه صورت، خلاف فرض لازم خواهد آمد. لذا معلول واحد نمی‌تواند در آن واحد به دو علت در عرض همدیگر استناد داشته باشد. این مطلب نشان‌دهنده آن است که معلول واحد، دلالت بر وجود علت واحد دارد که در واقع مفاد عکس قاعده الواحد می‌باشد.

واضح و آشکار است که عکس این قاعده، اختصاصی به حق تعالی نداشته و شامل سایر فواعل مانند عقل اول نیز خواهد شد. اگرچه جهات مختلف و متعدد موجود در عقل اول می‌تواند سبب ایجاد موجودات گوناگونی شود، لکن از هر جهت واحد تنها یک معلول واحد صادر خواهد شد (میرداماد، ۱۳۶۷: ۳۶۸؛ آشتیانی، ۱۳۹۶: ۱۰۹-۱۱۰).

۲- اثبات عقول مفارقه

از جمله فروعی که نشان از تعمیم این قاعده دارد، نحوه اثبات عقول مفارقه در رویکرد ملاصدراست. در دیدگاه وی، اجرام سماوی و افلاک به سبب امکان ذاتی شان برای تحقق در عالم خارج، به علت فاعلی نیاز دارند. از آنجا که اجرام سماوی، اموری متعدد و متکثرند و از یک نوع واحد نیستند و به دلیل تمام بودن قاعده الواحد، به علت‌های فاعلی متعددی نیازمندند. در نتیجه عقول متعدد که علل فاعلی اجرام سماوی و افلاک هستند، ثابت می‌گردد (صدرالدین شیرازی، ۱۳۸۰: ۳۳۹). استفاده ملاصدرا از این قاعده برای اثبات عقول، نشان از تعمیم این قاعده و عدم اختصاص آن به حق تعالی دارد، گرچه اجرای آن در حق تعالی، برترین و بالاترین مصداق این قاعده قلمداد می‌شود.

۳- امکان اشرف

فرع دیگری که برای قاعده الواحد از سوی حکما ذکر شده، قاعده امکان اشرف است. این قاعده یکی از قواعد و اصول مهم و اساسی در فلسفه اسلامی محسوب می‌شود. شیخ اشراق در کتاب *المشارع و المطارحات* بحث اجمالی این قاعده را از زبان ارسطو بیان می‌کند (سهروردی، ۱۳۷۵: ۱۱) *المشارع و المطارحات* (۴۳۵/). در واقع می‌توان گفت شیخ اشراق نخستین حکیمی است که در برخی از آثار خود به طور مفصل به بحث و بررسی پیرامون این قاعده پرداخته است (همو، ۱۳۷۳: ۱۵۴؛ همو، ۱۳۷۵: ۳) *الالواح العمادیه* (۱۴۹/).

دلیلی که برای اثبات این قاعده از سوی حکما ارائه شده، به این صورت است که اگر در نظام هستی، ماهیتی دارای دو فرد باشد و یکی از آن دو اشرف و برتر، و ماهیت دیگر اخس و پایین‌تر باشد، چنانچه فرد اخس موجود باشد و تحقق داشته باشد، ضرورتاً پیش از او و در رتبه سابق بر وی، فرد اشرف تحقق داشته است. چنانچه موجود ممکنی تصور شود که از نخستین موجودی که از حق تعالی صادر شده است، اشرف و افضل باشد، در این حالت نسبت به چنین موجودی، دو حالت قابل تصویر است: حالت نخست: در صورتی که این موجود از واجب‌الوجود صادر نشده باشد، از

آنجا که چنین موجود اشرفی، از امکان ذاتی بهره‌مند است و صرف امکان ذاتی او برای ایجاد و تحقق آن در عالم خارج کافی است، لذا عدم تحقق و صدور آن تنها به این دلیل می‌توان باشد که مصدریت حق تعالی برای ایجاد و تحقق آن در عالم خارج و واقع کافی و تمام نبوده است.

بدین ترتیب چنین موجود اشرفی برای تحقق خود در عالم خارج، خواستار و طالب جهتی افضل و برتر از جهت و جنبه مصدریت و مبدأیت حق تعالی است. لازمه این سخن، اثبات فقدان و عدم تمامیت برای خداوند است؛ در حالی که خداوند از تمام جهات و حیثیات واجب الوجود بوده و هیچ‌گونه جنبه و جهت امکانی در او راه ندارد. با توجه به آنچه ذکر شد، محال است که عدم صدور چنین موجودی به دلیل ناکافی و ناتمام بودن علت آن یعنی حق تعالی باشد.

حالت دوم: چنانچه فرد اشرف از واجب تعالی صادر گردد، در این حالت دو فرض تصور می‌شود:

الف) صدور او پس از تحقق موجود اخس و پایین‌تر است که این امر مستلزم معلول بودن اشرف نسبت به اخس و علیت اخس برای اشرف خواهد بود.

ب) صدور او همراه با صدور و تحقق موجود اخس است. این سخن بر خلاف قاعده الواحد است؛ به این معنا که مستلزم صدور کثیر از واحد خواهد بود (میرداماد، ۱۳۶۷: ۳۷۳-۳۷۲، آشتیانی، ۱۳۹۶: ۱۱۹). بر این اساس، این قاعده در ابطال فرض دوم خود، یعنی صدور اشرف در صورتی که به همراه اخس باشد، نیازمند به قاعده الواحد است و از این جهت می‌توان این قاعده را از جمله فروعات آن دانست. با توجه به آنچه در مورد قاعده امکان اشرف ذکر شد، نمی‌توان این فرع را تنها مختص به خداوند دانست و از تعمیم آن به سایر فواعل، اشکالی به وجود نخواهد آمد.

۴- اثبات علم واجب تعالی به غیر خود

برخی از حکما همانند خواجه نصیرالدین طوسی در شرح الاشارات و التنبیها و حکیم سبزواری در شرح المنظومه به هنگام سخن گفتن پیرامون علم واجب تعالی به معادای خود، این‌گونه گفته‌اند که علم حق تعالی به معلولات خویش -البته در مقام

فعل- عین وجود آن معلول است و ذات معلول، در واقع همان معلولیت او نزد خداوند است؛ به گونه‌ای که هیچ گونه تعدد و تکثری میان دو اعتبار و جهت پیش گفته وجود ندارد.

دلیلی که بر این مطلب اقامه شده، بدین صورت است که واجب‌الوجود، علت و منشأ تحقق ماسوای خویش است؛ از این جهت علم او به ذات خود، علت و سبب علم او به ممکنات و معلولات خویش است. دلیل این امر آن است که علم به علت، مستلزم علم به معلول است. از سوی دیگر، ذات حق تعالی در واقع عین علم او به ذات خویش است. به بیان دیگر، صفات خداوند عین ذات اویند و هیچ گونه تغایر و تنافری میان ذات الهی و علم به ذات وجود ندارد. بدین ترتیب شیئی که معلول ذات خداوند است، عین علم فعلی خداوند به او خواهد بود و میان این دو جهت، تفاوت و تغایری وجود ندارد.

در صورتی که میان وجود معلول و علم حق تعالی به او تغایر باشد، از آنجا که این دو حیثیت و جهت، مستند به یک علت یعنی واجب‌الوجود هستند، لازم می‌آید که علت واحد و یگانه، بیش از یک معلول داشته باشد و این امر بر اساس قاعده الواحد محال و ممتنع است؛ زیرا سبب ترکیب در ذات الهی خواهد شد که با بساطت واجب‌الوجود ناسازگار است (سبزواری، ۱۳۶۹: ۵۸۷/۳؛ نصیرالدین طوسی، ۱۳۸۶: ۹۱۵-۹۱۶). با توجه به آنچه ذکر شد، این فرع نشان می‌دهد که مجرای این قاعده، اختصاص به حق تعالی دارد و شامل سایر فواعل و واحدها نمی‌شود؛ اما از آنجا که برخی دیگر از این فروع، شامل سایر فاعل‌ها می‌شود، لذا اختصاص دادن این قاعده به حق تعالی صحیح نخواهد بود. به بیان دیگر، این قاعده هنگامی می‌تواند مختص به حق تعالی باشد و شامل سایر فواعل نشود که ادله مثبت و فروعات این قاعده، تنها اختصاص به خداوند داشته باشد؛ در حالی که چنین نیست، لذا نمی‌توان مجرای این قاعده را تنها به خداوند اختصاص داد.

البته ذکر این نکته ضروری و مهم است که اگر مقصود اصلی حکما و فیلسوفان مسلمان از تأسیس این قاعده مورد توجه قرار گیرد، باید اذعان نمود که مجرای این قاعده تنها اختصاص به خداوند دارد و سخن از تعمیم آن به سایر فواعل و واحدهای

غیر حقیقی صحیح نخواهد بود. به بیان دیگر، اساساً مقصود اصلی از این قاعده در لسان حکما، بیان کیفیت و چگونگی نظم موجود در عالم هستی و چینش موجودات در دو قوس صعود و نزول است؛ بدین جهت است که تعمیم آن به سایر واحدهای غیر حقیقی صحیح و درست نخواهد بود (آشتیانی، ۱۳۹۶: ۴۷-۴۸).

عبارات و کلمات ملاصدرا به گونه‌ای است که شامل هر یک از دو مطلب می‌شود؛ یعنی برخی از عبارات وی، نشان از اختصاص آن به حق تعالی دارد که در مقام نخست بیان شد و برخی دیگر نشان از تعمیم این قاعده دارد، مانند عبارت «و کذا الواحد بما هو واحد» و عباراتی که بر اساس آن‌ها سعی در اثبات عقول مفارقه کرده است. به همین جهت، اگر جهت و حیثیت وحدت در واحدی که در طرف علت است اعتبار شود، می‌توان به تعمیم این قاعده حکم نمود.

این امکان وجود دارد که بتوان میان عبارات مختلف ملاصدرا به این صورت جمع نمود که آن دسته از عباراتی را که واحد در طرف علت به طور مطلق لحاظ شده است، بر آن عبارتی که واحد در طرف علت به طور مقید لحاظ شده است، حمل نمود. مجوز این حمل، مقتضای ادله قاعده الواحد و برخی از عبارات ملاصدرا و فروعات این قاعده است که ابایی از تعمیم آن ندارند. در غیر این صورت، یعنی اگر علت غایی و مقصود اصلی حکما از بیان این قاعده و برخی دیگر از فروعات این قاعده مورد توجه قرار گیرد، نمی‌توان آن را به سایر واحدهای غیر حقیقی سرایت داد.

نتیجه‌گیری

با توجه به آنچه ذکر شد، انتقاد نخست حکیم سبزواری نسبت به دیدگاه ملاصدرا وارد نیست؛ زیرا بر اساس عبارات صریح ملاصدرا، اثبات برخی از طبایع موجودات بر اساس قاعده‌ای دیگر - یعنی عامل تکثر و گوناگونی افراد یک نوع تنها بر اساس تکثر موجود در ماده و استعدادات موجود در آن تبیین می‌شود- خواهد بود. لذا در دیدگاه ملاصدرا، عدم جواز صدور افعال گوناگون و متعدد از فاعل واحد، نه تنها به قاعده الواحد استناد نداشته، بلکه دلالتی بر تعمیم این قاعده نمی‌کند. نسبت به انتقاد دوم حکیم سبزواری می‌توان چنین گفت که برخی از عبارات ملاصدرا، به نوعی قائل به

تعمیم این قاعده به سایر فواعل و واحدهاست. لذا عبارت «وکذا الواحد بما هو الواحد» آن گونه که حکیم سبزواری معتقد است، نشان از تعمیم این قاعده دارد و از این جهت، انتقاد دوم حکیم سبزواری می‌تواند مورد پذیرش قرار گیرد. اما انتقاد سوم حکیم سبزواری نیز همانند انتقاد دوم وی درست است؛ زیرا جریان قاعده الواحد در یک جهت از جهات متعدد و گوناگون فاعل غیر حقیقی، منافاتی با مقتضای ادله اثبات‌کننده این قاعده نخواهد داشت.



کتاب‌شناسی

۱. آشتیانی، میرزا مهدی، *اساس التوحید*، تهران، هرمس، ۱۳۹۶ ش.
۲. ابراهیمی دینانی، غلامحسین، *قواعد کلی فلسفی در فلسفه اسلامی*، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۷۲ ش.
۳. ابن رشد، محمد بن احمد، *تفسیر ما بعد الطبیعه*، تصحیح رفیق العجم و جیرار جهامی، بیروت، دار الفکر، ۱۹۹۴ م.
۴. ابن سینا، ابوعلی حسین بن عبدالله، *الاشارات والتنبيهات*، قم، نشر البلاغه، ۱۳۷۵ ش.
۵. همو، *المباحثات*، تحقیق و تصحیح محسن بیدارفر، قم، بیدار، ۱۳۷۱ ش.
۶. سبزواری، ملاهادی بن مهدی، *شرح المنظومه*، شرح حسن حسن‌زاده آملی، تقدیم و تحقیق مسعود طالبی، تهران، ناب، ۱۳۶۹ ش.
۷. سه‌روردی، شهاب‌الدین یحیی بن حبش، *حکمة الاشراق*، تحقیق هانری کربن، چاپ دوم، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۷۳ ش.
۸. همو، *مجموعه مصنفات شیخ اشراق*، تحقیق هانری کربن، سیدحسین نصر و نجفقلی حبیبی، چاپ دوم، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۷۵ ش.
۹. صدرالدین شیرازی، محمد بن ابراهیم، *الحکمة المتعالیة فی الاسفار العقلیة الاربعة*، قم، مکتبه المصطفوی، ۱۳۶۸ ش.
۱۰. همو، *المبدأ والمعاد*، ترجمه محمد ذیحجی، قم، انتشارات دانشگاه قم - انتشارات اشراق، ۱۳۸۰ ش.
۱۱. همو، *شرح الهدایة الاثریة لاثیرالدین ابهری*، تصحیح محمد مصطفی فولادکار، بیروت، مؤسسه تاریخ العربی، ۱۴۲۲ ق.
۱۲. همو، *شرح و تعلیقه ملاصدرا بر الهیات شفاء*، تصحیح نجفقلی حبیبی، با اشراف سیدمحمد خامنه‌ای، تهران، بنیاد حکمت اسلامی صدرا، ۱۳۸۲ ش.
۱۳. فارابی، ابونصر محمد بن محمد بن طرخان، *رسائل فلسفی*، ترجمه سعید رحیمیان، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۷ ش.
۱۴. فخرالدین رازی، ابوعبدالله محمد بن عمر، *المحصل*، تحقیق حسین اتای، عمان، دار الرازی، بی‌تا.
۱۵. میرداماد، میرمحمدباقر بن محمد حسینی استرآبادی، *القیسات*، به اهتمام مهدی محقق و دیگران، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۶۷ ش.
۱۶. نصیرالدین طوسی، محمد بن محمد، *شرح الاشارات والتنبيهات*، تحقیق حسن حسن‌زاده آملی، قم، بوستان کتاب، ۱۳۸۶ ش.